



توکل

- قسمت اول -

آفرین زارع - ورودی ۷۴

زبان و ادبیات عرب

می‌کنیم، مثلاً به بیماری صعب‌العلاجی مبتلا شده‌ایم و ناگهان شفا می‌یابیم در جستجوی شفا دهنده هستیم.

کیست که در تمام این زمینه‌ها قدرت یاری بندگان را دارد؟ هیچ کس جز ربّ العالمین. حَقّاً که: «لا اله الا الله» و حَقّاً که: «و لا حول و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم» و براستی که: «ألا الی الله تصیر الامور»^۳ و «ما بکم من نعمة فن الله»^۴ بنا براین، توکل عقلاً واجب است. لذا در قرآن می‌خوانیم: «فأخذوه وکیلاً»^۵ و پاداش این توکل هم این است که: «من یتوکل علی الله فهو حسبه و یرزقه من حیث لا یحسب»^۶

این نوع توکل، منافاتی با تحصیل اسباب ندارد و درست نیست که متوکل، بنشیند و

از آنجا که لازمه توحید، توکل است، خداوند در قرآن می‌فرماید:

«و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین»^۱ بنابراین، گفتن ظاهری «لا اله الا الله» کافی نیست و دلالت بر ایمان آوردن نمی‌کند؛ بلکه مؤمنین واقعی، باید متوکلان واقعی نیز باشند. از هیچ کس و هیچ چیز ترسند جز از خدا و به احدی امید نداشته باشند جز به خدای متعال، این است معنای حقیقی توکل: «الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ایماناً و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل»^۲

اما ممکن است سؤالی مطرح شود و آن اینکه: چرا باید بر خدا توکل کرد؟ پاسخ این سؤال را می‌توان با توجه به توحید افعالی داد. به عنوان مثال وقتی جرعه‌ای آب می‌نوشیم، در پی این هستیم که چه کسی این مایه حیات را آفریده است؟ همین طور وقتی لباسی می‌پوشیم، از خود می‌پرسیم: چه کسی پشم را ایجاد کرد تا بشر با استفاده از آن، پوشاک تهیه نماید؟ حتی وقتی در شرایط بسیار سخت و طاقت فرسایی زندگی

۱) مائده، آیه ۲۳

۲) آل عمران، آیه ۱۷۳

۳) شوری، آیه ۵۳

۴) نحل، آیه ۵۳

۵) منزل، آیه ۹

۶) طلاق، آیه ۳

را. اما خاصه، نه دارایی دارد، نه قدرت، نه خواسته و نه اختیار. لذا امر توکل برای آنها بسیار آسان است. این است متوکل حقیقی که آیه شریفه: «ان الله يحب المتوكلين»^۵، در وصف او نازل شده است.

در این زمینه، امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

به هر کس که سه چیز داده شد، از سه چیز محروم نخواهد بود:

اگر حال دعا به او عطا شد، اجابت در پی آن است: «أدعوني أستجب لكم»^۶ اگر حال شکر بدست آورد، از دیاد نعمت برای او خواهد بود: «لئن شكرتم لازيدنكم»^۷ و اگر حال توکل، برای او حاصل شد، یقیناً کفایت حق، به همراهش است: «و من يتوكل على الله فهو حسبه»^۸

حال که معنای توکل را دانستیم، شایسته است به ذکر و شرح درجات آن پردازیم.

درجات توکل :

توکل، بر سه درجه است و هر سه

دست حق متعال است، برای او قابل اعتمادتر است تا آنچه نزد خود اوست.

خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: "توکل، عبارت است از اینکه شخص، کاملاً کارهای خود را به حق متعال که مالک واقعی است، واگذار و به او اعتماد کند...."

"التوكل كلمة الامر كله الى مالكة و التوكل على و كالية و هو من أصعب منازل العامة عليهم و أوهن السبل عند الخاصة لان الحق تعالى قد وكل الامور كلها الى نفسه و أياس العالم من ملك شيء منها."^۴

البته، توکل کاری است مشکل؛ زیرا متوکل باید با توکل، اختیار را از خود رها و امر را به حق واگذار نماید. گفته‌اند:

دو سلطان، در یک اقلیم ننگیند. تا زمانی که در باطن، نفس حاکم باشد، توکل بر خدا امری است عاری از حقیقت؛ زیرا صاحب نفس هرگز راضی نمی‌گردد اختیارش را سلب و آن را به دیگری واگذار کند.

از اینروست که طبق نظر خواجه عبدالله انصاری، توکل برای عامه، بسیار مشکل است و توکل عامه، توکل تجارتمندی است به این منظور که سود بیشتری، نصیبشان شود:

متوكلاً على الله صد هزار ريال كالا مي خرم كه لا اقل آن را به صد و بیست هزار ريال بفروشم.

تفاوت توکل عامه با خاصه در این است که: عامه، در توکل، خواست خود را منظور دارند نه خواست حق

بدون هیچ تلاش و کوششی از خدا، طلب روزی کند به این بهانه که به خدا توکل کرده است.

رسول الله صلی الله علیه و آله به یکی از اصحابشان فرمود: "ابتدا زانوی شتر را ببند، سپس بر خدا توکل کن." : نباید به امید توکل بر خدا شترت را در بیابان رها کنی!

به همین دلیل آیه‌ای در قرآن می‌فرماید: «وأن ليس للإنسان الا ما سعى»^۱

توکل از دیدگاه عرفان

تعریف توکل :

قال الله تعالى: «فتوكلوا ان كنتم مؤمنين»^۲

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافرست راهروگر صد هنر دارد توکل بایدش توکل، مصدر باب تفعل است و دارای معانی مختلفی است. از جمله قبول وکالت کردن. توکل: قَبِلَ الْوَكَالَتَةَ: ضامن شد برای انجام کاری. توکل فی الامر: أظهر العجز و اعتمد على الغير.^۳ حقیقت توکل کردن به خدا، اطمینان نمودن به حق متعال و تسلیم شدن به امر اوست. به عقیده بعضی، معنای توکل این است که شخص، از آنچه نزد مردم است، ناامید و به آنچه نزد خداست، امیدوار باشد.

حضرت علی علیه السلام در بیان توکل می‌فرمایند:

"لا يصدق ايمان عبد حتى يكون بما في يده الله - سبحانه - اوثق منه بما في يده!" ايمان بنده تأیید نمی‌شود، مگر به این معنی اطمینان حاصل کند که آنچه در

(۱) نجم، آیه ۳۹

(۲) مائده، آیه ۲۳

(۳) رک. به: انصاری - خواجه عبدالله: منازل

الساثرین، ج ۲، ص ۱۲

(۴) رک. به: همان منبع، ص ۱۳

(۵) آل عمران، آیه ۱۵۹

(۶) مؤمن، آیه ۶۰

(۷) ابراهیم، آیه ۷

(۸) طلاق، آیه ۳

درجه، اختصاص به عامه دارد.^۱
در درجه اول، توکل عامه، توأم با طلب و توسل است و مقصود از این توکل، بهره رساندن به خلق و از وسوس نفس، در امان ماندن است: «و هو علی ثلاث درجات. کلها تسیر مسیر العامة»:

الدرجة الاولى، التوکل مع الطلب و معاطاة السبب علی نیة شغل النفس و نفع الخلق و ترک الدعوی.»

پس در این حال، متوکل به منظور وصول به مقصود، توکل می‌کند و به سبب هم متوسل می‌شود و می‌گوید: «أبی الله أن یجری الاشیاء الا بالاسباب.»

نکات قابل توجه در این درجه عبارت است از:

۱- متوکل با توسل به توکلش می‌خواهد به امر خلاف، مبادرت نکند و فراغت را برای خویش، چون سم می‌پندارد؛ زیرا معتقد است که در فراغت، نفس، او را به باطل مشغول خواهد ساخت.

۲- متوکل با دوری از فراغت، به اسبابی چون برپایی نماز، پرداخت زکات، به جا آوردن صلوة رحم و ... خود را از دعوی و ادعاء، برحذر می‌دارد.

طبق فرمایش امام صادق علیه السلام:
"أوجب الله لعباده أن یطلبوا منه مقاصدهم بالاسباب التي سببها لذلك و أمرها بذلك."

در درجه دوم، توکل، با چشم‌پوشی از سبب همراه است و برای اینکه بطور صحیح انجام شود،

متوکل بسیار سعی می‌کند تا نفس، در امور دخالت نکند:^۲

«الدَّرَجَةُ الثَّانِيَّةُ، التَّوَكُّلُ مَعَ اسْتِطَاعَةِ الطَّلَبِ وَ غَضِّ الْعَيْنِ عَنِ السَّبَبِ اجْتِهَاداً فِي تَصْحِيحِ التَّوَكُّلِ وَ قَعِّ تَشْرِيفِ النَّفْسِ وَ تَفَرُّغاً إِلَى حِفْظِ الْوَاجِبَاتِ.»

درجه سوم توکل، باشناسایی علت توکل، همراه است؛ طوری که شناسایی، متوکل را به خلاصی از علت توکل برساند و این درجه، حاصل نمی‌شود مگر زمانی که متوکلان یقین بدانند حضرتشان با عزت و قدرت، بر اشیاء تسلط دارد و شریکی ندارد تا در امور از او استمداد کند:

«و الدَّرَجَةُ الثَّالِثَةُ، التَّوَكُّلُ مَعَ مَعْرِفَةِ عِلَلِ التَّوَكُّلِ النَّازِعَةِ إِلَى الْخُلَاصِ مِنْ عِلَّةِ التَّوَكُّلِ وَ هُوَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ مَلَكَةَ الْحَقِّ تَعَالَى لِلْأَشْيَاءِ، مَلَكَةُ عِزَّةٍ لَا يَشَارِكُ فِيهَا مَشَارِكٌ فِي كُلِّ شَرِكْتِهِ إِلَيْهِ. فَانْ مِنْ ضَرُورَةِ الْعِبَادِيَّةِ، أَنْ يَعْلَمَ الْعَبْدُ أَنَّ الْحَقَّ هُوَ مَالِكُ الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا وَحْدَهُ.»

اینجا مقامی است که از عبد واصل، همه چیز سلب شده است. عبد واصل، در دل طلبی ندارد تا آن طلب او را به مقام توکل بکشاند. این عده افرادی هستند که به علت توکل، آشنا شده و در مقام طرد آن برآمده‌اند. در این مقام، حافظ می‌گوید:

خدا چو صورت ابروی دلگشای تو بست
گشاد کار من اندر کرشمه‌های تو بست
مرا و سرو چمن را به خاک راه نشاندد
زمانه تا قصب ز رکش قبابی تو بست
مرا به بند تو دوران چرخ راضی کرد
ولی چه سود که سر رشته درفضای تو بست
چو نانه بر دل مسکین من گره مفکن

که عهد با سر زلف گره گشای تو بست
تو خود حیات دگر بودی ای نسیم وصال
خطانگر که دل، امید در وفای تو بست
زدست جور تو گفتم ز شهر خواهم رفت
به خنده گفت حافظ، برو که پای تو بست
پس ذات اقدس الهی، مالک الملک است. عزت، قدرت و عظمت، از آن اوست. امور، همه بسته به مشیت و اراده اوست: "بیدها ناصیتنا" و "ما شاء الله كان و ما لم يشأ لم يكن و لا حول و لا قوة الا بالله و ..."
با این حال، عبد را چه دخالت در کار مولی و منعم؟!۱

خصوصیات متوکل^۳

متوکل حقیقی، کسی است که با طی کردن درجات سه‌گانه توکل، به مقامی رسیده که:

از غیر خدا نمی‌ترسد:

«الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نَعْمُ الْوَكِيلُ»^۴

از غیر خدا، نا امید می‌شود؛^۵ زیرا خداوند در حدیث قدسی فرموده است:

"و عزتی و جلالی لا قطعن أمل کل مؤمل غیری"؛ به عزت و جلال خودم

(۱) رک. به: انصاری - خواجه عبدالله: همان منبع، ص ۱۵-۱۶
(۲) همان منبع، ص ۱۸
(۳) رک. به: دستغیب شیرازی- آیت الله سید عبدالحسین: استعاذه، ص ۱۷۵
(۴) آل عمران / ۱۷۳
(۵) همان منبع، ص ۱۵۷

سوگند که می‌برم امید کسی را که به غیر من امید انداخت.»

حریص نیست؛ زیرا می‌داند که هیچ کس تا روزیش تمام نشود نمی‌میرد. پس حرص زدن، بی‌معناست. امر وکیل را اطاعت می‌کند؛^۱ چون می‌داند که در قبال مخالفت با او، خودش ضرر خواهد نمود.

از بود و نبود اسباب، متأثر نمی‌شود.^۲

حافظ می‌گوید:

رضا بداده و زجبین گره‌بگشای
که بر من و تو در اختیار نگشاده است

تفاوت توکل با تفویض^۳

خداوند متعال می‌فرماید: «أفوض أمری الی اللّٰه انّ اللّٰه بصیر بالعباد.»

کار خود گر به خدا باز گذاری حافظ ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی تفویض، عطای اختیار و واگذار نمودن حکم است به دیگری، جهت انجام امری.

فوض الیه الامر تفویضاً: کار را به او واگذار نمود و اختیار آن را به او داد به نحوی که از واگذار کننده، سلب اختیار و نظر شود.

تفویض، در مقایسه با توکل، از لحاظ معنی، وسیعتر و از لحاظ اشاره، لطیفتر است.

مفوض می‌گوید:

در دایره قسمت، ما نقطه برگاریم

لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی ولی متوکل، نمی‌تواند چنین ادعایی بکند.

تفویض، در مطلق امور است، اما توکل، در مصالح است.

تفویض، قبل از وقوع سبب است. در دعایی^۴، از رسول اکرم ﷺ آمده است: «اللّٰهم انی اُسلمت نفسی الیک و ألبأت ظهری الیک و فوضت أمری الیک.»^۵

ولی توکل، پس از وقوع سبب است؛ مانند توکل پیغمبر اکرم ﷺ و اصحابش در حفظ از شر مشرکان، وقتی به آنها گفته شد:

«ان الناس قد جمعوا لکم فاحشوهم فزادهم ایماناً و قالوا حسبنا اللّٰه و نعم الوکیل»^۶

تفاوت توکل با ثقه^۷

باری تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «فاذا خفت علیه فألقیه فی الیم»^۸

به جان دوست که غم، پرده شما ندرد گر اعتماد بر الطاف کار ساز کنید

ثقه، یعنی اعتماد و اطمینان. اگر توکل را به چشم تشبیه کنیم، سیاهی چشم - که دید با آن است - ثقه است. اگر تفویض را به دایره تشبیه کنیم، مرکز دایره - نقطه اصلی - ثقه است.

در حقیقت، پایه و اساس توکل و تفویض را ثقه تشکیل می‌دهد؛ یعنی اعتماد و اطمینان بنده نسبت به پروردگار و هر آنچه که او برای بنده، مصلحت دیده و انجام می‌دهد.

تفاوت توکل با رضا^۹

خداوند متعال می‌فرماید: «ارجعی الی ربک راضیه مرضیه»^{۱۰}

من و مقام رضا بعد از این و شکر رقیب که دل به درد تو خو کرد و ترک درمان گفت

رضا، بالاترین مقام یک سالک است. طی این مقام، هر چه برای سالک پیش آید، او را خوش آید؛ یعنی در این مقام، تلخی احکام قضا و قدر الهی، بر او چون عسل شیرین است و بدان راضی است.

نزد سالک راضی، رنج و راحت، موت و حیات و فقر و غنا یکسان است. به همین دلیل بابا طاهر چنین می‌سراید:

یکی درد و یکی درمان پسندد

یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران

پسندم آنچه را جانان پسندد

آری! به هر کس که در این مقام،

(۱) همان منبع، ص ۱۶

(۲) همان منبع، ص ۱۶

(۳) انصاری - خواجه عبدالله: همان منبع، ج

۲، ص ۱۹-۲۰؛ امام خمینی ﷺ: چهل

حدیث، ص ۱۹۰

(۴) خداوندا! خود را تسلیم تو کردم و به تو

پناه آوردم و کارم را به تو واگذار نمودم.

(۵) قبل از این قسمت دعا، آمده است: «اللّٰهم

أسلمت وجهی الیک.»

(۶) آل عمران، آیه ۱۷۳

(۷) انصاری - خواجه عبدالله: همان منبع،

ج ۲، ص ۲۳؛ امام خمینی ﷺ: همان منبع،

ص ۱۹۰-۱۹۱

(۸) چون مادر حضرت موسی ﷺ، به

وعدۀ الهی اطمینان داشت، این آیه نازل شد.

(تقصص، آیه ۷)

(۹) امام خمینی ﷺ: همان منبع، ص ۱۸۹

(۱۰) به سوی پروردگارت در حالی که راضی و

خشنود هستی بازگرد. (فجر، آیه ۲۸)

قدمگاهی کرامت فرموده شد، به بهشت خواهد رسید؛ زیرا روح و فرح که از لوازم اهل بهشت است، در رضاویقین، تعبیه شده است. شاید اشاره حافظ به "بهشت نقد"، همین مقام رضا باشد:

من که امروز بهشت نقد حاصل می‌شود
 وعده فردای زاهد را کجا باور کنم؟
 در مقام رضاست که عبد، تقاضایی
 ندارد، در فکر کم و زیاد نیست،
 بهشت نمی‌طلبد، دنیا را اختیار
 نمی‌کند و رضای خود را بر رضای

حق، ترجیح نمی‌دهد.
 حافظ می‌گوید:

فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلبد
 که حیف باشد از غیر او تمنای
 (ادامه دارد)

بلیس اشارتی بر زن از دیدگاه قرآن

فهیمة رعایی - مریم‌گلاب‌بخش - ورودی ۷۴

معارف اسلامی

قرآن کریم در بیش از ده سوره در مورد زن بحث می‌کند و حتی دو سوره به نام نساء نامگذاری شده است.^۱ از دیدگاه دین مقدس اسلام و بر طبق آیات قرآن کریم زن و مرد بر حقیقت واحدی آفریده شده‌اند و جز با نزدیکی به خداوند و انجام عمل نیک و شایسته بر یکدیگر مزیتی ندارند و هرگز نژاد، پوست، جنس و رنگ باعث برتری نیست.

مسئله اینکه زن در قرآن از چه پایگاه عظیمی برخوردار است، مبتنی بر این است که انسان در قرآن چه پایگاهی دارد. قرآن کریم تنها برای هدایت مرد نیامده، بلکه برای هدایت "انسان" آمده است، لذا وقتی هدف اساسی خود را بیان می‌کند، می‌فرماید: "شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی للناس"^۲

کلمه "ناس" که در این آیه بیان شده است، جنس خاصی را در نظر ندارد،

بلکه شامل زن و مرد به طور یکسان می‌شود چرا که قرآن کریم برای هدایت روح آدمی است، و روح از آن جهت که موجودی مجرد می‌باشد، نه مذکر است و نه مؤنث.^۳

حقیقت انسان نه مذکر است و نه مؤنث قرآن کریم وقتی مسأله زن و مرد را مطرح می‌کند، می‌گوید: این دو را از چهره ذکورت و انوئت شناسید؛ بلکه از چهره انسانیت شناسید. به عبارت دیگر حقیقت انسان روح اوست نه بدن و نه مجموع جسم و جان. اگر جسم نقشی در انسانیت انسان داشت - به عنوان تمام ذات یا جزء ذات - سخن از مذکر و مؤنث بودن در بین بود، و باید بحث می‌شد که آیا این دو جنس مساویند یا متفاوت، ولی از آن جهت که حقیقت هر کسی را روح او تشکیل می‌دهد و جسم او ابزاری بیش نیست، قهراً بحث از تساوی یا تفاوت

(۱) یکی "النساء الکبری" مشهور به سوره "نساء"، دیگری "النساء الصغری" مشهور به سوره طلاق

(۲) بقره، آیه ۱۸۵

(۳) دنیای غرب حقیقت آدمی را دو چیز می‌داند: زن و مرد، و معتقد است این دو مسایل تعلیمی و تربیتی مساوی هم هستند یعنی زن همسان مرد و مرد هم‌تای زن است. این قضیه به نحو سالبه به انتقای محمول است یعنی زنی هست و مردی هست ولی با هم فرق نمی‌کنند؛ اما اسلام می‌گوید: حقیقت آدمی جان است و هدف از نزول وحی تعلیم و تربیت و تزکیه نفوس است و زن و مرد در این خطاب تفاوتی ندارند. در اینجا قضیه به نحو سالبه به انتقای موضوع است نه به انتقای محمول، یعنی محور تعلیم روح است و اصلاً مذکر یا مؤنث بودن در این تعلیم دخالتی ندارد و گویا زن و مردی در کار نیست. (نه اینکه زن و مردی هست ولی با هم مساویند، چنانکه غرب می‌گوید.)